



کتابی که از نظر دانشجویان گرامی می‌گذرد، ترجمه‌ی روان و سلیس متون فقه (۱)، مشتمل بر مبحث تجارت، از کتاب *اللمعة الدمشقية* نوشته‌ی شمس الدین محمد بن مکی عاملی، معروف به شهید اول^۱ رضوان الله تعالی علیه می‌باشد، که با توجه به سرفصل دروس، طبق مصوبه‌ی شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، تنظیم و به عنوان منبع درسی برای دانشجویان مقطع کارشناسی رشته‌های حقوق و علوم قضایی و حقوق قضایی، ارائه گردیده است. در نگارش این کتاب چنانچه در مواردی نیاز به شرح و توضیح و یا ذکر نکته‌ای بوده، داخل [گروشه] با نوع خط مجزایی، ذکر گردیده تا انسجام عبارات و پیوند مطالب، حفظ گردد، و نیز اگر اصطلاحات فقهی به شرح و تبیین نیازمند بوده، مجزای از متن و در ذیل آن آورده شده است، و همچنین به جهت دسترسی آسان به معانی لغوی و یا اصطلاحی هر اصطلاح فقهی، در پایان کتاب، فهرست اصطلاحی به ترتیب حروف الفبا، ارائه شده است. و شکر بی‌پایان نثار ایزد متان که توفیق را رفیق راهم ساخت تا این ترجمه و تألیف را به پایان برسانم. خدای متعال را بر چنین نعمت‌هایی شاکر، و از درگاهش می‌طلبم که تمامی پژوهشگران و رهروان علم و دانش را قدردان استادان و اندیشمندان قرار دهد. در پایان درود می‌فرستیم به روان استادانی که روح بلند آنان در جوار حق آرام گرفته‌اند.

و خاطر نشان می‌سازد، در معانی اصطلاحات، کتب ارزشمندی چون ترمینولوژی حقوق^۱ و مبادی فقه و اصول^۲ مورد استفاده قرار گرفته است.

^۱ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ تهران، نشر کتابخانه‌ی گنج دانش، چاپ بیست و نهم، ۱۳۹۵

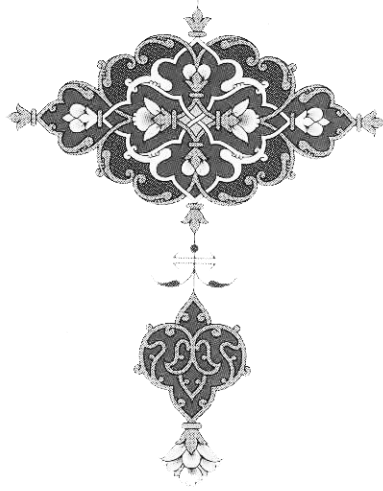
^۲ - فیض، علیرضا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۶

فهرست مطالب



پیشگفتار	۳
کتابُ المَناجِرِ	۷
کتاب تجارت	۷
بِهِ الْفَصْلُ الْأَوَّلُ، فِي الْهَجَارَةِ	۹
فصل نخست، در مورد تجارت است	۹
بِهِ الْفَصْلُ الثَّانِي: فِي عَقْدِ الْبَيْعِ وَآدَابِهِ	۱۵
فصل دوم: در عقد بیع و آداب آن	۱۵
بِهِ الْفَصْلُ الثَّلَاثُ: فِي بَيْعِ الْحَيَوَانَ	۳۵
فصل سوم: در بیع حیوان است	۳۵
بِهِ الْفَصْلُ الرَّابِعُ؛ فِي بَيْعِ الثَّمَارِ	۳۹
فصل چهارم: در فروختن میوه‌ها	۳۹
بِهِ الْفَصْلُ الْخَامِسُ؛ فِي الصَّرْفِ	۴۵
فصل پنجم: در بیع صرف و احکام آن	۴۵
بِهِ الْفَصْلُ السَّادِسُ؛ فِي السَّلْفِ	۵۱
فصل ششم: در بیع سلف [سَلَم] و احکام آن	۵۱
بِهِ الْفَصْلُ السَّابِعُ؛ فِي أَقْسَامِ الْبَيْعِ	۵۵
فصل هفتم: در اقسام بیع	۵۵

- ۵۹..... به فصل الثامن؛ في الرِّبَا
فصل هشتم: در ربا و احکام آن
۶۳..... به فصل التاسع؛ في الخِيَارِ
فصل نهم: در انواع خيار
۷۷..... به فصل العاشر؛ في أحكام البيع
فصل دهم: در احکام بيع نقد و بيع نسيه
۸۷..... فرهنگ اصطلاحات



كِتَابُ الْمَتَاجِرِ

كتاب تجارت

الفصلُ الأوَّلُ، في التِّجَارَةِ

فصل نخست، در مورد تجارت است

وَ فِيهِ فُصُولٌ

و در آن چند فصل است.

يُنْقَسِمُ مَوْضُوعُ التِّجَارَةِ إِلَى مُحَرَّمٍ وَ مَكْرُوهٍ وَ مُبَاحٍ

موضوع تجارت؛ عبارت است از چیزی که با آن کسب و کار صورت می‌گیرد، و به حرام و مکروه و مباح، تقسیم می‌شود.

فَالْمُحَرَّمُ: الْأَعْيَانُ النَّجِسَةُ، كَالْحُمْرِ وَ النَّبِيدِ وَ الْفُقَاعِ وَ الْمَائِعِ النَّجِسِ غَيْرِ الْقَابِلِ لِلطَّهَارَةِ إِلَّا الدُّهْنَ لِلضُّوءِ تَحْتَ السَّمَاءِ، وَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ أَرْوَاثِ وَ أَنْوَالِ غَيْرِ الْمَأْكُولِ وَ الْخَنْزِيرِ وَ الْكَلْبِ إِلَّا كَلْبَ الصَّيْدِ وَ الْمَاشِيَةَ وَ الرَّزْعَ وَ الْحَائِطِ وَ آلَاتِ اللَّهْوِ وَ الصَّنَمِ وَ الصَّلِيبِ وَ آلَاتِ الْقِمَارِ كَالْتَّرَدِ وَ الشِّطْرُنْجِ وَ الْبُقَيْرِ

اشیاء و مواردی که کسب و کار با آنها، حرام است:

(۱) اعیان نجس: [مقصود چیزهایی است که ذاتاً، نجس و ناپاک هستند،] مانند شراب انگور، شراب خرما و آب جو، [اگرچه مست کننده نباشد.] و نیز هر مایع نجسی که قابل تطهیر نباشد، مگر روغن نجس که برای استفاده از روشنایی آن در فضای باز و بدون سقف بکار رود، [مراد روغن نجس بِالْعَرَضِ است، مانند روغن زیتون پاکی که موش در آن، مُرده باشد، ولی روغن نجس بِالذَّاتِ، که نجاستش ذاتی است، مانند دنبه‌ی حیوان مُردار، تمام استعمال و کاربردش حرام است، حتی روشن کردن در زیر آسمان] و همچنین مُردار [و اجزایی از بدن مُردار که روح در آنها حلول کرده باشد،] و

خون و سیرگین‌ها و بول‌های حیوانات حرام گوشت، و خوک و سگ، به استثنای سگ‌های شکاری و گله و مزرعه و حیاط (نگهبان)، که خرید و فروش آنها اشکالی ندارد.

(۲) آلات و ابزار لهو و لعب، از قبیل: ذف و چنگ و گیتار و ...

(۳) بُت و صلیب

(۴) آلات و ابزار قمار، مانند تخته نرد و شطرنج و بُقیری [نوعی ابزار چوبی است که در آن دو یا سه ردیف کنده شده، و چهارده خانه در آن ساخته شده است که گوی‌های کوچکی جهت بازی در آن خانه‌ها می‌اندازند. فقهاء از آن به عنوان یکی از وسایل قمار یاد می‌کنند.]

وَ بَيْعِ السِّلَاحِ لِأَعْدَاءِ الدِّينِ وَ إِجَارَةِ الْمَسَاكِينِ وَ الْحُمُولَةِ لِلْمُحَرَّمَ وَ بَيْعِ الْعِنَبِ وَ التَّمْرِ لِيَعْمَلَ مُسْكِرًا وَ الْحَشَبِ لِيَعْمَلَ صَنَمًا وَ يُكْرَهُ بَيْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُهُ وَ يُحْرَمُ عَمَلُ الصُّورِ الْمُجَسَّمَةِ

(۵) فروختن اسلحه به دشمنان دین [خواه مسلمان باشند و یا کافر]

(۶) اجاره دادن خانه و وسایل نقلیه و حمل و نقل برای انجام کارهای حرام، [مانند ساختن و تهیه‌ی شراب و یا حمل و نقل آن].

(۷) فروختن انگور و خرما برای درست کردن شراب، و نیز فروختن چوب به منظور ساختن بُت. اما فروختن چوب به کسی که بُت می‌سازد، مکروه می‌باشد [بدون اینکه چوب را به قصد ساختن بُت، فروخته باشد].

(۸) ساختن مجسمه‌ی جانداران

وَ الْعِنَاءِ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ بِالظُّلْمِ وَ النَّوْحِ بِالْبَاطِلِ وَ هِجَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْعِيْبَةِ وَ حِفْظِ كُتُبِ الضَّلَالِ وَ نَسْخِهَا وَ دَرْسِهَا لِغَيْرِ نَقْضٍ أَوْ الْحُجَّةِ أَوْ التَّقْيِيَةِ وَ تَعَلُّمِ السِّحْرِ وَ الْكُهَانَةِ وَ الْقِيَافَةِ وَ الشَّعْبَدَةِ وَ تَعْلِيمِهَا وَ الْقِمَارِ وَ الْعِشِّ الْحَفِيِّ

(۹) غِنَا [و آن عبارت است از خواندن آوازی که همراه چرخاندن صدا در گلو بوده، به گونه‌ای که طرب‌انگیز باشد].

(۱۰) کمک به ستم‌ستمکاران، [در ستمی که می‌کنند، مانند حاضر کردن فرد ستم‌دیده در نزد آنان، و یا نویسندگی برای آنها]

(۱۱) نوحه‌سرایی کردن به امور باطل [و خلاف واقع] برای مُرده [بدین معنی که مُرده را به اوصافی که در او نیست، وصف نمایند].

- (۱۲) هَجُو کردن مؤمنین [و آن ذکر نمودن عیوب مؤمنان در قالب شعر است].
- (۱۳) غیبت کردن. [و آن گفتار یا چیزی در حکم آن است که در باره‌ی شخص مؤمن صادر می‌شود، به طوری که اگر بشنود، آزرده شود، هر چند که به آن صفت، متّصف است].
- (۱۴) حفظ و نگهداری کتابهای گمراه کننده و نسخه برداری و تکثیر از آنها و تدریس آن، مگر آنکه به منظور ردّ کردن و نقض مطالب آن، و یا احتجاج نمودن علیه معتقدان آن، و یا از روی تقیّه باشد.
- (۱۵) یاد گرفتن و آموختن سحر و جادوگری [و آن سخن یا نوشته‌ای است که بواسطه‌ی آن، در بدن یا عقل کسی که جادو می‌شود، ضرری وارد گردد، مانند ایجاد دشمنی میان زن و شوهر].
- (۱۶) کهنات. [و آن عملی است که موجب فرمانبری بعضی از پربان از شخص نسبت به دستورات او می‌شود].
- (۱۷) قیافه شناسی [و آن عبارت است از استناد نمودن به نشانه‌ها و علائمی برای الحاقِ نَسَب و مانند آن، و در نتیجه احکامی چون میراث و وجوب نفقه را اثبات کنند].
- (۱۸) شعبده بازی و آموزش آن [و آن عبارت است از کارهای شگفت آوری که با سرعت حرکت دست انجام می‌شود، و در نتیجه واقعیّت بر حواس بیننده، مُشْتَبَه می‌گردد].
- (۱۹) قماربازی با ابزار و آلاتی که برای بُرد و باخت، بکار می‌رود.
- (۲۰) غِشّ حَفّی و پنهان
- [غِشّ: عبارت است از مخلوط ساختن و آمیختن جنسی با جنس دیگر.
- غِشّ بر دو قسم است:
- الف: غِشّ جَلّی: و آن به نحوی است که بر بیننده، نوعاً مَكْشُوف و معلوم باشد، مانند: آمیختن گاه با گندم.
- ب: غِشّ حَفّی: و آن به گونه‌ای است که بر بیننده، پوشیده و مَسْتُور باشد و به سهولت قابل درک و تشخیص نیست، مانند: مخلوط کردن آب با شیر].
- وَ تَدْلِيسُ الْمَاشِطَةِ وَ تَزْيِينُ كُلِّ مِّنَ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ بِمَا يَجْرُمُ عَلَيْهِ وَ الْأَجْرَةُ عَلَى تَغْسِيلِ الْمَوْتَى وَ تَكْفِيهِمْ وَ دَفْنِهِمْ وَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ
- (۲۱) تدلیس زن آرایشگر. [یعنی آرایشگر، زنی را به نحوی بیاراید و زیبایی‌هایی در او بنمایاند که در او نیست و واقعیّت ندارد، مثل گلگون نمودن چهره‌ی زن، و افزودن بر موهای وی].

(۲۲) آرایش کردن هر یک از مرد و زن، خود را به چیزی که بر او حرام است. [مثلاً مرد دستبند به دست کند، و یا زنجیر طلا بر گردن آویزد، و یا زن، لباس ویژه‌ی مردان را بپوشد].

(۲۳) دریافت کردن مُزد و اجرت برای غُسل دادن و کَفَن کردن و به خاک سپردن مردگان، و نماز گذاردن بر آنان.

وَ الْأُجْرَةُ عَلَى الْأَفْعَالِ الْحَالِيَةِ مِنْ غَرَضٍ حَكَمِيٍّ كَالْعَبَثِ وَ الْأُجْرَةُ عَلَى الزَّيْنِ وَ رِشَا الْقَاضِي وَ الْأُجْرَةُ عَلَى الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ الْقَضَاءِ وَ يَجُوزُ الرِّزْقُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ الْأُجْرَةُ عَلَى تَعْلِيمِ الْوَالِجِبِ مِنَ التَّكْلِيفِ.

(۲۴) مزد گرفتن برای انجام کارهایی که هدف و فایده‌ی عُقلایی ندارد، چون کارهای بیهوده، از قبیل: رفتن به مکانهای تاریک و ترسناک].

(۲۵) گرفتن اجرت و مزد برای زنا کردن.

(۲۶) رشوه گرفتن قاضی. [رِشْوَةٌ: عبارت است از آنچه شخص به حاکم یا غیر او می‌دهد، تا به ناحق و باطل، حُکم کند. رشوده دهنده را رَاشِي، گیرنده‌ی رشوه را مُرْتَشِي، و شخصی که واسطه‌ی بین راشی و مُرْتَشِي است، رَاشِي نامند.

رشوه گرفتن و رشوه دادن، اجماعاً حرام است. اگر رشوه به حاکم پرداخت شود، تا او حکم را صحیح اجرا نموده، و به حق حکم کند، دادن آن بر عطا کننده، حرام نبوده، اگرچه گرفتنش بر حاکم، حرام است].

(۲۷) مزد گرفتن برای گفتن اذان و اقامه

(۲۸) دریافت اجرت و مزد برای قضاوت و داوری میان مردم

ارتزاق و روزی خوردن قاضی از بیت‌المال، جایز است.

[تفاوت مزد گرفتن و روزی خوردن از بیت‌المال این است که؛ در اجرت و مزد گرفتن، باید کار و عمل و عوض و مدت آن، معین بوده و صیغه‌ی مخصوصی داشته باشد، ولی در ارتزاق، مقدار و اندازه‌ی اجرت، منوط به نظرِ حاکم است].

(۲۹) مزد گرفتن برای تعلیم و آموزش تکالیف واجب، [مانند: آموختن سوره‌ی حمد و احکام عبادات، به مکلفین].



وَأَمَّا الْمَكْرُوهُ: فَكَالصَّرْفِ وَبَيْعِ الْأَكْفَانِ وَاحْتِكَارِ الطَّعَامِ وَالدَّبَاخَةِ وَالتَّسَاجَعِ وَالحِجَامَةِ وَصِرَابِ
الْفَخْلِ وَكَسْبِ الصَّبْيَانِ وَ مَنْ لَا يَجْتَنِبُ الْمُحْرَمَ.

معاملات مکروه

[معاملات مکروه آن است که از جهت ترک آن، رُجحان و مزیتی باشد.]

(۱) صرافی کردن.

(۲) کفن فروشی

(۳) احتکار کردن مواد غذایی او ارزاق عمومی و آن جمع آوری و انبار کردن و نگهداری کالا،

طعام و خوردنیها به جهت نایاب بودن و فروش آن به قیمت گران.]

(۴) ذبح و کشتار کردن حیوانات. [در صورتی که شخص، آن را حرفه‌ی خود قرار دهد.]

(۵) بافندگی و ستاجی

(۶) حجامت کردن

(۷) [جهت] جهانیدن حیوان نر بر مادگان، [حیوان نر را اجاره دهد]

(۸) کاسبی کردن با درآمد حاصل از کسب کودکان، و نیز با درآمد کسی که در کسب خود، از حرام

پرهیز ندارد.

و الْمُبَاحُ: مَا خَلَا عَنْ وَجْهِ رُجْحَانٍ.

معاملات مباح

معاملات مباح آن است از جهت انجام و از جهت ترک آن، رُجحان و مزیتی نباشد.

ثُمَّ التِّجَارَةُ تَنْقَسِمُ بِانْقِسَامِ الْأَحْكَامِ الحُمْسَةِ

تجارت براساس احکام پنج گانه‌ی تکلیفی، به پنج قسم تقسیم می‌شود:

(۱) تجارت واجب (۲) تجارت حرام (۳) تجارت مکروه (۴) تجارت مستحب (۵) تجارت مباح

الفصل الثاني: في عقد البيع و آدابه

فصل دوم: در عقد بیع و آداب آن

عقد: در اصطلاح عبارت است از ایجاب و قبول لفظی، که مشتمل بر قصد انشا و توافق و تراضی دو طرف عقد باشد، مانند بیع و نکاح. اما ایقاع، به صرف قصد انشاء و رضای یک طرف، منشأ اثر است، و نیازمند قبول نیست، مانند: طلاق و ابراء.]

وَهُوَ الْإِجَابُ وَالْقَبُولُ الدَّالَّانِ عَلَى نَقْلِ الْمِلْكِ بِعَوْضٍ مَعْلُومٍ، فَلَا تَكْفِي الْمُعَاطَاةُ، نَعَمْ يُبَاحُ التَّصَرُّفُ وَ يَجُوزُ الرَّجُوعُ مَعَ بَقَاءِ الْعَيْنِ

عقد بیع: عبارت است از ایجاب و قبولی که بر انتقال ملکیت [از فروشنده به خریدار] در برابر عوض معلوم و مشخصی، دلالت می‌نماید، بنابراین لازم است مبیع، از اموال عینی باشد، و مراد از عین، مالی است که وجود مادی و محسوس دارد، و بطور مستقل مورد دادوستد قرار می‌گیرد مانند خانه، زمین، کتاب و باغ، و مراد از عوض معلوم، ثمن نام دارد که خریدار به فروشنده می‌دهد، در عقد بیع، فروشنده را بائع، و خریدار را مشتری، و مورد معامله را مبیع و مئمن، و بهای آن را ثمن نامند.] بنابراین برای تحقق عقد بیع، معاطات کفایت نمی‌کند. [معاطات: آن است که هر یک از فروشنده و خریدار، ثمن و مئمن را که قصد داد و ستد و مبادله‌ی آن را دارند، به دیگری بدهد، بدون اجرای صیغه‌ی عقد بیع (ایجاب و قبول).] البته به سبب معاطات، تصرف هر یک از دو طرف معامله در عوضی که [از دیگری] دریافت می‌دارد، مباح است، [ازیرا پرداخت عوض به این نحو توسط مالک آن، مستلزم اذن تصرف در آن است،] و در صورت باقی بودن عین مال، رجوع کردن هر یک از طرفین در آن، جایز است. [رجوع: برگشتن به حالت پیش از عقد یا ایقاع را گویند]

و يُشْتَرَطُ وَقُوعُهُمَا بِلَفْظِ الْمَاضِي؛ كَيْفُتُ وَ اشْتَرَيْتُ وَ شَرَيْتُ وَ مَلَكَتُ، وَ يَكْفِي الْإِشَارَةَ مَعَ الْعَجْزِ

شرایط عقد بیع

و در عقد بیع، واقع شدن ایجاب و قبول به لفظ ماضی و گذشته، شرط است. مانند: فروختم، خریدم، فروختم و خریدم، و مالک گردانیدم. [چون فعل ماضی و گذشته، دلالت بر جزمیت و قطعیت بر وقوع فعل دارد.]

در صورت ناتوانی از تکلم [و تلفظ ایجاب و قبول، برای طرفین یا یکی از آنها]، اشاره کردن کفایت می‌کند. [بگونه‌ای مبین قصد انشا معامله و رضا بوده، و مراد و مقصود او را بطور وضوح و به روشنی برساند.]

وَ لَا يُشْتَرَطُ تَقْدِيمُ الْإِجَابِ عَلَى الْقَبُولِ وَ إِنْ كَانَ تَقْدِيمُهُ أَحْسَنَ

و مقدم داشتن ایجاب بر قبول، شرط [صحّت عقد] نیست، [چون هر عقدی دارای دو رکن ایجاب و قبول است، و مقدم داشتن یکی از دو رکن بر دیگری، خللی در مقصود و مراد وارد نمی‌کند. ولی برخی معتقدند مقدم داشتن ایجاب بر قبول شرط صحّت عقد است، چون در حقیقت قبول، اعلام قصد پذیرش ایجاب است، و اگر ایجاب در ابتدا گفته نشود، اعلام قصد پذیرش معنایی ندارد.] اگر چه [تقدیم ایجاب بر قبول]، بهتر است.

وَ يُشْتَرَطُ فِي الْمُتَعَاقِدَيْنِ؛ الْكَمَالُ وَ الْإِخْتِيَارُ إِلَّا أَنْ يَرْضَى الْمُكْرَهُ بَعْدَ زَوَالِ الْكِرَاهَةِ، وَ الْقَصْدُ، فَلَوْ أَوْقَعَهُ الْغَافِلُ أَوْ النَّائِمُ أَوْ الْهَازِلُ، لَفَى

شرایط طرفین عقد بیع

(۱) طرفین عقد، باید کامل [بالغ، عاقل و رشید] باشند. [و معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند، بواسطه‌ی عدم اهلیت، باطل است.]

(۲) مختار باشند، [بنابراین اگر یکی از طرفین معامله، اکراه بر بیع شده باشد، معامله نافذ نیست.] مگر آنکه شخص اکراه شده، پس از برطرف شدن اکراه، به آن معامله رضایت بدهد. [و آن را تنفیذ کند، زیرا شخص مُکْرَه، بالغ و رشید می‌باشد، و قصد انشای لفظ را دارد.]

[اکراه: عبارت است از تهدید و واداشتن دیگری بر انجام دادن فعلی، یا ترک فعلی که مطابق میل و خواسته و رضای او نباشد. در اکراه، قصد و اختیار وجود دارد، ولی توأم و همراه با کراهت و ناخوشایندی است. میزان تهدید باید به اندازه‌ای باشد که در عقود و ایقاعات، قصد



انشاء را سلب نکند. مثل اینکه اکراه کننده فردی را تهدید به کشتن نماید، در صورتی که وی خانه‌اش را به فروش نرساند.]

۳) قصد [انشاء] داشتن [طرفین عقد]. بنابراین اگر شخص غافل [یا در حال مستی یا بیهوشی] یا خواب یا کسی که قصد شوخی دارد، عقد بیع را واقع سازد، عقدشان صحیح نبوده، بلکه لغو و اثری بر آن مترتب نیست، [اگر چه پس از آن، عقد بیع را اجازه نماید، زیرا بواسطه‌ی فقدان قصد انشاء، عقد باطل است.]

و يُشْتَرَطُ فِي الزُّومِ الْمِلْكُ أَوْ إِجَارَةُ الْمَالِكِ، وَ هِيَ كَاشِفَةٌ عَنِ صِحَّةِ الْعَقْدِ، فَالْتَّمَاءُ الْمُنْفَصِلُ الْمُتَخَلِّلُ بَيْنَ الْعَقْدِ وَ الْإِجَارَةِ لِلْمُشْتَرِي وَ تَمَاءُ الثَّمَنِ الْمُعَيَّنِ لِلْبَائِعِ

و عقد بیع در صورتی لازم است، که هر یک از طرفین عقد، مالک مبیع و ثمن باشند و اگر مالک نیستند، مالک، عقد ایشان را اجازه دهد. [لزوم بدین معنی است که مقتضای عقد، غیر قابل تغییر است، و هر یک از متعاقدين بدون رضایت طرف مقابل، حق فسخ ندارد، و در صورت فسخ، اثری بر آن مترتب نمی‌شود.]

[اجازه: عبارت است از اظهار رضایت شخصی که شارع، رضای او را شرط تنفیذ عقد یا ایقاعی که از دیگری صادر گردیده، دانسته است، مشروط به اینکه رضایت مزبور، پس از وقوع عقد یا ایقاع باشد. اما اگر رضایت، پیش از منعقد شدن عقد یا ایقاع باشد، بدان اذن گویند.]

اجازه‌ی مالک در بیع فضولی، [که بعداً از طرف مالک صادر می‌گردد،] کاشف از صحت عقد است او موجب حصول آثار عقد، (مثل انتقال ملکیت مبیع و منافع آن به خریدار) از حین وقوع عقد می‌باشد، نه آنکه اجازه‌ی مالک، ناقل باشد، و حصول آثار عقد از حین صدور اجازه‌ی وی باشد، [بنابراین اگر اجازه‌ی مالک را کاشف بدانیم، ثمن و زیادتی منفصلی که در فاصله‌ی میان عقد بیع فضولی و اجازه‌ی مالک، از مبیع بدست آمده، برای خریدار است، و اگر ثمن، معین باشد، ثمن و زیادتی حاصل از آن، برای فروشنده خواهد بود. [و اگر ثمن، کلی و در ذمه باشد، نه معین در خارج، دیگر ثمنی ندارد، چون کلی، در خارج نیست، تا نمائت خارجی را تابع آن دانست.]

[اجازه‌ی کاشفه: در هر موردی که عقد غیر نافذی (مانند بیع فضولی) واقع شده باشد، و نفوذ آن نیازمند به اجازه‌ی مالک اصیل باشد، در این صورت اگر اجازه‌ی مالک، موجب حصول آثار عقد بیع (مثل نقل و انتقال ملکیت مبیع و منافع آن) از حین وقوع عقد باشد، چنین

اجزاهای را کاشفه می‌گویند، یعنی اجازه‌ی مالک، از صحت عقد و حصول ملکیت و انتقال مبیع و منافع آن، از همان زمان وقوع عقد، کشف می‌کند.

اجازه‌ی ناقله: اگر اثر اجازه‌ی مالک اصیل، در عقد غیر نافذی (مثل بیع فضولی) حصول ملکیت و انتقال مبیع، از حین صدور اجازه‌ی وی باشد، آن را اجازه‌ی ناقله گویند. اکثر فقهاء قائلند: اجازه‌ی مالک، کاشف از صحت عقد است. یعنی اجازه‌ی وی کشف می‌کند که آثار عقد بیع از همان زمان وقوع عقد بیع، بر آن مترتب شده است.

و لَا يَكْفِي فِي الْإِجَازَةِ، السُّكُوتُ عِنْدَ الْعَقْدِ أَوْ عِنْدَ عَرْضِ الْإِجَازَةِ عَلَيْهِ وَ يَكْفِي؛ أَجْرَتْ أَوْ أَنْقَذَتْ أَوْ أَمْضَيْتْ أَوْ رَضِيَتْ وَ شَبَّهَهُ

و [در صورتی که مالک از فضولی بودن معامله، آگاه و در مجلس عقد فضولی حضور داشته باشد]، برای تحقق اجازه، سکوت کردن مالک به هنگام اجرای عقد، کافی نیست. چنانچه اگر پس از وقوع عقد [فضولی]، اجازه را به مالک پیشنهاد نموده و از وی بخواهند که عقد را اجازه دهد، ولی مالک، سکوت را اختیار کند، در این صورت، [سکوت وی و لو با حضور در مجلس عقد]، اجازه محسوب نمی‌شود، ازیرا سکوت، اعم از رضایت باطنی می‌باشد، و برای اجازه نیز همانند انشای عقد بیع، به لفظ صریح نیاز است. بنابراین سکوت مالک، بر رضایت وی، دلالت نخواهد کرد، [و اما اگر بگوید: عقد را اجازه دادم، یا تنفیذ کردم، یا امضا کردم، یا رضایت دادم، کافی می‌باشد.

فَإِنْ لَمْ يُجِزْ، اِنْتَزَعَهُ مِنَ الْمُشْتَرِي، وَ لَوْ تَصَرَّفَ الْمُشْتَرِي فِيهِ بِمَا لَهُ أَجْرَةٌ رَجَعَ بِمَا عَلَيْهِ، وَ لَوْ مَّا كَانَ لِمَالِكِهِ

پس اگر مالک مبیع، بیع فضولی را اجازه نکند، وی [مالک]، مبیع را از خریدار پس می‌گیرد، و اگر خریدار، در مبیع تصرفاتی کرده باشد که برای آن اجرتی در نظر گرفته می‌شود، مالک، اجرت آن را از خریدار، دریافت می‌کند، [مانند آنکه خریدار، در خانه سکونت کرده باشد]. اگر در این مدت [ای که مبیع در تصرف خریدار بوده]، در مبیع، نماء و زیادتی حاصل شده باشد، زیادتی مزبور، به مالک عین، تعلق می‌گیرد، [خواه زیادتی متصل باشد، خواه منفصل. و خواه زیادتی در دست خریدار، باقی بوده باشد یا از بین رفته باشد].



وَيَرْجِعُ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ بِالثَّمَنِ إِنْ كَانَ بَاقِيًا، عَالِمًا كَانَ أَوْ جَاهِلًا، وَإِنْ تَلَفَ قَبْلَ: لَا رُجُوعَ بِهِ مَعَ الْعِلْمِ، وَهُوَ بَعِيدٌ مَعَ تَوَفُّعِ الْإِجَارَةِ، وَ يَرْجِعُ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ بِمَا اغْتَرَمَ لِلْمَالِكِ إِنْ كَانَ جَاهِلًا

و در صورتی که ثمن در دست فروشنده‌ی فضولی باقی مانده باشد، خریدار برای گرفتن آن به فروشنده مراجعه می‌کند، خواه خریدار به مالک نبودن فروشنده آگاه باشد، و خواه آگاه نباشد، [چون ثمن، مال خریدار است، و وی، ثمن را به عنوان عوض مالی داده، که به او تسلیم نشده است.] اما اگر ثمن [در دست فروشنده فضولی] تلف شده باشد، بنابر نظر برخی از فقهاء در صورتی که خریدار با آگاهی از مالک و یا وکیل نبودن فروشنده، اقدام به معامله نموده باشد، برای گرفتن ثمن، حق رجوع به فروشنده را ندارد. اما نظر فوق در صورتی که خریدار امید به اجازه دادن مالک را داشته باشد، صحیح نیست، [بنابراین ضمان ثمن بر عهده‌ی فروشنده‌ی فضولی است.]

اگر خریدار از مالک نبودن فروشنده و یا وکیل نبودن او از طرف مالک، [در فروختن مبیع،] آگاه نباشد، خریدار برای گرفتن آنچه به مالک اصلی تاوان و خسارت داده، به فروشنده‌ی فضولی مراجعه [و آنها را از وی می‌ستانند.]

و لَوْ بَاعَ غَيْرَ الْمَمْلُوكِ مَعَ مِلْكِهِ، وَ لَمْ يُجِزِ الْمَالِكُ صَحَّ الْبَيْعُ فِي مِلْكِهِ وَ تَخَيَّرَ الْمُشْتَرِي مَعَ جَهْلِهِ، فَإِنْ رَضِيَ صَحَّ الْبَيْعُ فِي الْمَمْلُوكِ لِلْبَائِعِ بِحَصْنِهِ مِنَ الثَّمَنِ بَعْدَ تَقْوِيمِهِمَا جَمِيعًا ثُمَّ تَقْوِيمَ أَحَدِهِمَا مُنْفَرِدًا

و اگر فروشنده، همراه با مال خود [مثلاً فرش]، چیزی را که مالک آن نیست و متعلق به دیگری است [مثلاً تلویزیون، در یک معامله و یک عقد، بدون اذن از طرف مالک آن] به فروش برساند، و مالک آن مال، عقد بیع را اجازه نکند، در این صورت بیع نسبت به مبیعی [فرش] که در ملکیت فروشنده است، صحیح می‌باشد، و خریدار در صورت آگاه نبودن به اینکه فروشنده، مالک بخشی از مبیع نیست، میان فسخ کردن عقد بیع، و قبول نمودن بیع [نسبت به آنچه ملک فروشنده است (فرش)] مخیر است. پس اگر عقد بیع را فسخ کند، هر مالی به مالک اصلی آن برمی‌گردد، و اگر راضی به چنین عقدی باشد، در این صورت عقد بیع در آنچه ملک فروشنده است، در برابر سهمی از ثمن که در برابر آن قرار می‌گیرد، صحیح می‌باشد. [مثلاً هرگاه فروشنده، دو کالا (تلویزیون و فرش) را روی هم چهار صد هزار تومان فروخته باشد، حال اگر هر دو کالا روی هم شش صد هزار تومان قیمت‌گذاری شود، و یکی از کالاها (مثلاً فرش) که متعلق به فروشنده است، سیصد هزار تومان قیمت‌گذاری گردد، در این صورت نسبت بین آنها، یک دوم است، که خریدار به همین نسبت (دویست هزار تومان) از ثمنی را که به فروشنده داده، پس می‌گیرد.]

وَ كَذَا لَوْ بَاعَ مَا يَمْلِكُ وَ مَا لَا يَمْلِكُ، كَالْخَنزِيرِ مَعَ الشَّاةِ، وَ يُقَوِّمُ الْخَنزِيرُ عِنْدَ مُسْتَحْلِيهِ
و اگر کسی، چیزی را که قابل ملکیت است [مانند گوسفند]، با چیزی که قابل ملکیت نیست [مثل
خوک]، با هم بفروشد، در این صورت بیع در آنچه قابل ملکیت است [گوسفند] صحیح بوده، و خریدار
میان فسخ کردن عقد بیع، و قبول نمودن نسبت به آنچه قابل ملکیت است، مخیر است. در صورتی که
خریدار، راضی به چنین عقد بیعی باشد، در این صورت خوک را نزد کسانی که آن را حلال می‌دانند،
قیمت می‌کنند، و سپس به نسبت قیمت آن به قیمت مجموع [خوک و گوسفند]، ثمن را از
فروشنده می‌گیرد. [مثلاً هرگاه هر دو مبیع (گوسفند و خوک) روی هم به نود هزار تومان
فروخته شده باشد، حال اگر هر دو حیوان، روی هم شصت هزار تومان قیمت‌گذاری شود، و
یکی از آنها (مثلاً خوک) بیست هزار تومان قیمت‌گذاری گردد، در این صورت نسبت بین
آنها، یک سوم است، که به همین نسبت خریدار (سی هزار تومان) از ثمنی که به فروشنده
داده است، پس می‌گیرد.]

وَ كَمَا يَصِحُّ الْعَقْدُ مِنَ الْمَالِكِ، يَصِحُّ مِنَ الْقَائِمِ مَقَامَهُ، وَ هُمْ سِتَّةٌ؛ الْأَبُ وَ الْجَدُّ لَهُ وَ الْوَصِيُّ وَ الْوَكِيلُ وَ
الْحَاكِمُ وَ أَمِينُهُ، وَ يَحْكُمُ الْحَاكِمُ الْمُقَاصُّ. وَ يَجُوزُ لِلْجَمِيعِ تَوَلِّيَ طَرَفِي الْعَقْدِ، إِلَّا الْوَكِيلَ وَ الْمُقَاصَّ، وَ لَوْ
اسْتَأْذَنَ الْوَكِيلُ جَازًا

و چنانچه انعقاد عقد بیع از طرف مالک [ثمن و مئمن] صحیح است، انعقاد عقد بیع از طرف قائم مقام
او نیز، صحیح می‌باشد.

قائم مقام مالک، شش گروه‌اند: پدر، جدّ پدری، [هر چه بالا رود]، وصی [تعیین شده از طرف پدر یا
جدّ پدری بر کودک و دیوانه]، وکیل از طرف مالک، حاکم شرع، و امین حاکم [که از سوی حاکم
برای فروختن اموال کودک و دیوانه، منصوب شده باشد] و تقاص کننده [از نظر اختیار داشتن
در خرید و فروش مال دیگری]، به منزله‌ی حاکم شرع است، [و برای اجرای حق تقاص، نیازی به
اذن حاکم شرع نیست.]

[تقاص کننده: فردی است که مالی در دست دیگری دارد، و از وی طلبکار است، ولی بدهکار
یا آن را انکار می‌کند، و یا از پرداخت آن به بدهکار خودداری می‌نماید، در نتیجه طلبکار
می‌تواند مستقلاً و با قهر و غلبه و زور، مال خود و یا معادل بهای آن را، از اموال بدهکار
بردارد.]



تمام کسانی که قائم مقام مالک هستند، بجز وکیل و تقاص کننده، می‌توانند هر دو طرف عقد [ایجاب و قبول] را عهده‌دار شوند، [به این نحو که مال کسی را که بر او ولایت دارند، از طرف او به خودش بفروشد، و یا مال خودش را به کسی که بر او ولایت دارد، بفروشد. مثلاً پدر از طرف کودک، بعت بگیرد، و سپس از طرف خودش، اِشْتَرَيْتُ بگیرد.]
و اگر وکیلی که اذن در فروش مال مالک دارد، از مالک اذن بگیرد که مال وی را برای خود بخرد، در این صورت جایز است که آن مال را برای خودش خریداری کند.

و يُشْتَرَطُ كَوْنُ الْمُشْتَرِي مُسْلِمًا إِذَا ابْتِئَاعَ مُصْحَفًا

و در صورتی که مبیع، قرآن باشد، شرط است که خریدار، مسلمان باشد. [زیرا تَمَلَّكَ شخص کافر، اهانت نسبت به قرآن است.]

و هُنَا مَسَائِلُ:

و هُنَا مَسَائِلُ:

چند مسأله در اینجا مطرح می‌شود

الأولى؛ يُشْتَرَطُ كَوْنُ الْمُبِيعِ مِمَّا يَمْلِكُ، فَلَا يَصِحُّ بَيْعُ مَا لَا نَفْعَ فِيهِ غَالِبًا كَالْحَشْرَاتِ وَ فَضَلَاتِ الْإِنْسَانِ إِلَّا لَبَنَ الْمَرْءَةِ وَ لَا الْمَبَاحَاتِ قَبْلَ الْحِيَازَةِ، وَ لَا الْأَرْضِ الْمَفْتُوحَةَ عَنُودًا إِلَّا تَبَعًا لِأَثَارِ الْمُتَصَرِّفِ، وَ الْأَقْرَبُ عَدَمُ جَوَازِ بَيْعِ رِبَاعِ مَكَّةَ زَادَهَا اللَّهُ شَرَفًا لِنَقْلِ الشَّيْخِ فِي الْخِلَافِ الْإِجْمَاعِ إِنْ قُلْنَا: إِنَّهَا فُيْحَتْ عَنُودًا

مسأله نخست در صحت عقد بیع شرط است که مبیع شرعا قابل تملک باشد. بنابراین فروختن چیزهایی که غالباً سود و نفعی ندارند، مانند: حشرات [مانند مار، عقرب، موش، سوسک و مورچه] و زواید بدن آدمی [مثل مو و ناخن]، صحیح نیست، [اگرچه پاک باشد، زیرا نفعی ندارند تا در برابر آنها مالی پرداخت شود] مگر شیر زن، [زیرا انتفاع از آن، زیاد و قابل توجه است].

و فروختن چیزهای مباح [که استفاده کردن از آنها برای همگان جایز است، مانند: هیزماهای بیابان و جنگل، ماهیان درون دریا] پیش از حیازت و جمع‌آوری آن، صحیح نیست، [زیرا مباحات پیش از حیازت و گردآوری، به ملکیت آدمی در نمی‌آیند]. و نیز فروختن زمین‌های مَفْتُوحَ الْعَنُودِ [مقصود زمین‌هایی است که مسلمانان از کفار، از راه قهر و غلبه و بکار بردن قوای نظامی به تصرف در آورده‌اند] صحیح نیست، [مانند: سرزمین عراق و سوریه، زیرا چنین زمین‌هایی به تمام مسلمانان تعلق دارد، و به ملکیت افراد خاصی در نمی‌آیند] مگر آنکه این زمین‌ها به تبع آثاری [چون ایجاد ساختمان و کاشتن درختان] که تصرف کننده در آن به وجود آورده است، فروخته شود. [اولی پس از انهدام و نابودی آثار، دوباره به اصل خود برمی‌گردد، و ملک تمامی مسلمانان می‌شود]. بنابر نظریه‌ی نزدیک‌تر به درستی، و به نقل از شیخ طوسی رحمه الله در کتاب خلاف، اجماع بر این است که؛ فروختن خانه‌های مکه - که خداوند بر شرافت آن بیفزاید - جایز نمی‌باشد. اگر بگوییم: آنها با قهر و پیروزی به تصرف مسلمانان درآمده‌اند. [اولی در صورتی که قائل شویم خانه‌های مکه از روی صلح، به تصرف مسلمانان درآمده است، فروختن آنها جایز می‌باشد].



الثَّانِيَةُ؛ يُشْتَرَطُ فِي الْمَبِيعِ أَنْ يَكُونَ مَقْدُورًا عَلَى تَسْلِيمِهِ، فَلَوْ بَاعَ الْحَمَامَ الطَّائِرَ، لَمْ يَصِحَّ إِلَّا أَنْ تَقْضِيَ الْعَادَةُ بِعَوْدِهِ

مسئله دوم در مبيع شرط است که قابل تسلیم، و تحویل آن مقدور باشد. او در صورتی که فروشنده، توان تسلیم آن به خریدار را نداشته باشد، عقد بیع باطل است، [بنابراین فروختن پرندگان که به ملکیت درمی آیند، مانند] کبوتر در حال پرواز، صحیح نیست، مگر آنکه آن پرنده، عادت به بازگشت داشته باشد. او یا مانند حیوان چهارپایی که به چراگاه فرستاده می شود، و به حسب عادت برمی گردد.

الثَّلَاثَةُ؛ يُشْتَرَطُ فِي الْمَبِيعِ أَنْ يَكُونَ طَلْقًا، فَلَا يَصِحُّ بَيْعُ الْوَقْفِ. وَ لَوْ أَدَّى بَقَاؤُهُ إِلَى خَرَابِهِ لِحُلْفِ بَيْنِ أَرْبَابِهِ، فَالْمَشْهُورُ الْجَوَازُ

مسئله سوم در مبيع شرط است که رها و آزاد باشد. او حق غیر مالک، به آن تعلق نگرفته باشد، [بنابراین فروختن مالی که وقف عام گردیده، صحیح نیست. اگر در وقف خاص [که عین موقوفه اختصاص به افراد محصور و معینی دارد،] میان موقوف علیهم نزاع و اختلاف شود، و باقی ماندن وقف، منجر به ویرانی مال موقوفه گردد، نظر مشهور میان فقهاء آن است که فروختن مال موقوفه در چنین موردی، جایز است.

[وقف: عبارت است از حبس کردن عین مال، [مثل خانه و باغ] و آزاد گذاشتن و اباحه‌ی منافع و فواید آن، برای کسانی که به جهت آنان، وقف شده است. مراد از حبس آن است که از تصرفات ناقله چون بیع، هبه، و همچنین از تصرفاتی که موجب تلف عین گردد، ممنوع باشد.

وقف بر دو قسم است: (۱) وقف خاص (۲) وقف عام
وقف خاص: وقفی است که اختصاص به افراد محصور و معینی داشته باشد، مانند وقف بر فرزندان و نسل‌های بعدی.

وقف عام: وقف بر مصارف و جهات عمومی را گویند، مانند کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها و مساجد، یا بر عنوان عام، مانند دانشجویان، فقرا و ایتام.

الرَّابِعَةُ؛ يُشْتَرَطُ عِلْمُ التَّمَنِ قَدْرًا وَ جِنْسًا وَ وَصْفًا، فَلَا يَصِحُّ الْبَيْعُ بِحُكْمِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ أَوْ أَجْنَبِيٍّ وَ لَا بِتَمَنِ مَجْهُولِ الْقَدْرِ وَ إِن شُهِدَ وَ لَا مَجْهُولِ الصِّفَةِ وَ لَا مَجْهُولِ الْجِنْسِ وَ إِن عَلِمَ قَدْرَهُ، فَإِن قَبِضَ الْمُشْتَرِي الْمُبَّيعَ وَ الْحَالَةَ هَذِهِ كَانَ مَضْمُونًا عَلَيْهِ إِذ تَلَفَ بِقِيَمَتِهِ يَوْمَ التَّلَفِ

مسئله چهارم در عقد بیع باید مقدار، اندازه، جنس، وصف او خصوصیات ثمن پیش از وقوع عقد، بر طرفین معامله، معلوم و مشخص گردد و بدان آگاهی داشته باشند، بنابراین فروختن چیزی که اختیار تعیین ثمن آن به عهده‌ی یکی از طرفین عقد، و یا شخص ثالثی واگذار شده باشد، صحیح نیست. [مثلاً یکی از آن دو به دیگری بگوید: بیع واقع شود و هر قدر که شما ثمن مبیع را معین نمودی، من قبول دارم. یا اینکه هر دو توافق کنند که ثمن را شخص بیگانه‌ای تعیین کند.] و همچنین فروختن مالی که مقدار ثمن آن مجهول و نامعلوم است، صحیح نمی‌باشد، اگر چه ثمن را مشاهده نماید، [مثل آنکه مقداری پول که اندازه‌اش نامعلوم است، به عنوان ثمن بپردازد.] و نیز فروختن مال در برابر ثمنی که وصف و یا جنس آن مجهول است، صحیح نمی‌باشد، اگر چه مقدار آن ثمن، معلوم باشد، پس اگر در چنین مواردی، ابا وجود مجهول بودن ثمن از نظر مقدار و جنس و وصف، بیع صورت گرفته باشد و خریدار، مبیع را دریافت کند، [در این صورت بدلیل غرری بودن معامله، عقد بیع، فاسد و باطل است و خریدار ضامن مبیع می‌باشد، و] باید آن را به صاحبش رد نماید، و در صورت تلف شدن مبیع، [اگر مبیع، از اشیاء مثلی باشد، مانند برنج، خریدار، اضمامن مثل آن، و اگر مبیع، از اشیاء قیمی باشد، مثل حیوان،] ضامن بهای آن در روز تلف خواهد بود.

أَلْحَاسِةٌ؛ إِذَا كَانَ الْعُوضَانِ مِنَ الْمَكِيلِ أَوْ الْمُوزُونِ أَوْ الْمَعْدُودِ، فَلَا بُدَّ مِنَ اعْتِبَارِهِمَا بِالْمُعْتَادِ، وَ لَوْ بَاعَ الْمَعْدُودَ وَزَنًا صَحَّ، وَ لَوْ بَاعَ الْمُوزُونَ كَيْلًا أَوْ بِالْعَكْسِ أَمْكَنَ الصِّحَّةُ فِيهِمَا وَ تَحْتَمِلُ صِحَّةُ الْعَكْسِ لَا الطَّرْدِ، لِأَنَّ الْوَزْنَ أَصْلُ الْكَيْلِ، وَ لَوْ شَقَّ الْعُدَّ اعْتَبِرَ مِكْيَالٌ وَ نُسِبَ الْبَاقِي إِلَيْهِ


مسئله پنجم هرگاه ثمن و مضمن از اموری باشد که با پیمانانه نمودن یا وزن کردن و یا شمردن، مقدار آن مشخص و معلوم گردد، باید برای اندازه‌گیری آنها با آنچه متعارف و معمول است، مقدار آنها را معین و مشخص کرد. [منظور از متعارف بودن پیمانانه این است که ظرفیت پیمانانه و کیل، مشخص باشد.]

و اگر اجناس شمردنی را، کشیدنی بفروشد، بیع، صحیح است، و اگر کالای کشیدنی را، پیمانانه‌ای بفروشد، و یا پیمانانه‌ای را کشیدنی بفروشد، صحیح بودن بیع، در آن دو امکان دارد، و احتمال دارد مورد



دوم [پیمانهای را کشیدنی بفروشد] صحیح باشد، زیرا وزن کردن، اصل است برای پیمانہ کردن [چون پیمانہ را بر اساس وزن، درست کرده‌اند].
و اگر در اجناس شمردنی [به دلیل فراوانی و زیاد بودن مقدار جنس،] شمارش دشوار باشد، پیمانهای را پر از اجناس شمردنی می‌کنند، و تعداد آن را شمارش می‌نمایند و آنگاه بقیه را به آن نسبت، محاسبه می‌کنند. [مثلاً اگر ظرفیت پیمانهای پر از گردو، یکصد عدد باشد، و آنگاه بقیه‌ی گردوها را با آن پیمانہ محاسبه می‌نمایند، و تعداد گردوهای یک پیمانہ (صد) را در تعداد پیمانہ‌ها (مثلاً پنجاه) ضرب می‌نمایند. تعداد گردوها $50 \times 100 = 5000$]

السَّادِسَةُ؛ يَجُوزُ ابْتِيعَ جُزْءٍ مَعْلُومٍ كَالنِّسْبَةِ كَالنِّصْفِ وَ الثَّلْثِ مُشَاعاً، تَسَاوَتْ أَجْزَاؤُهُ كَالْحَبُوبِ أَوْ اِخْتَلَفَتْ كَالْحَيَوَانِ إِذَا كَانَ الْأَصْلُ مَعْلُوماً، فَيَصِحُّ بَيْعُ نِصْفِ الصُّبْرَةِ الْمَعْلُومَةِ وَ نِصْفِ الشَّاةِ الْمَعْلُومَةِ، وَ لَوْ بَاعَ شَاةً غَيْرَ مَعْلُومَةٍ مِنْ قَطِيعٍ بَطَلٌ، وَ لَوْ بَاعَ قَفِيزاً مِنْ صُبْرَةٍ صَحَّ، وَ إِنْ لَمْ يُعْلَمِ كَمِّيَّةُ الصُّبْرَةِ، فَإِنَّ نَقْصَتَ تَخَيَّرِ الْمُشْتَرِي بَيْنَ الْأَخْذِ بِالْحِصَّةِ وَ بَيْنَ الْفَسْخِ


 مسأله‌ی ششم خریداری کردن جزئی از مبیع که نسبت آن معلوم و مشخص باشد، به طور مُشَاع، مانند یک دوّم و یا یک سوم، جایز است، خواه اجزای آن، مساوی و برابر باشد [اجناس مثلی، مانند: حبوبات، برنج و روغن]، خواه مساوی و برابر نباشد [اجناس قیمی، مانند حیوان] البته معامله‌ی مزبور در صورتی صحیح است که اصل و کلّ مبیع از نظر وزن، پیمانہ یا تعداد معلوم و مشخص باشد، بنابراین فروختن نیمی از انبار (و سیلوی) گندم که مقدار آن معلوم است، و یا فروختن نیمی از گوسفندی که از طریق مشاهده یا توصیف معلوم باشد، صحیح است، ولی اگر یک گوسفند نامعینی را از میان گله‌ای بفروشد، عقد بیع، باطل است، [زیرا عین مبیع، مجهول است].

[مثلی: عبارت است از شیئی که نسبت جزء به کلّ، از نظر قیمت و منفعت مساوی و برابر باشد، بدین معنی که کلّ آن هر قیمتی داشته باشد، قیمت نصف و ثلث آن، نصف و ثلث کلّ قیمت آن باشد. مانند: برنج و حبوبات که اگر قیمت یک کیلو برنج، ده هزار ریال باشد، بهای نیم کیلوی آن، نصف مبلغ مذکور می‌شود.

برخی گفته‌اند: عبارت است از مالی که اشباه و نظایر آن، نوعاً زیاد و فراوان باشد.
قیمی: عبارت از شیئی که نسبت جزء به کلّ، از نظر قیمت و منفعت، برابر و مساوی نباشد، مانند: حیوان. زیرا حیوانی که فلان مبلغ ارزش داشته باشد، نصف یا ثلث آن، نصف یا ثلث کلّ قیمت آن نخواهد بود. بلکه ارزشش کمتر از آن می‌باشد.]


اگر یک قفیز [پیمانهای است که در عراق متداول بوده، و معادل بیست و هفت کیلو و هشتصد و هفده گرم می‌باشد] از انبار (و سیلوی) گندمی را بفروشد عقد بیع، صحیح است، اگرچه مقدار انبار گندم، معلوم نباشد؛ و در صورتی که انبار گندم از یک قفیز، کمتر باشد، خریدار مُخیر است که آن مقدار را در برابر بخشی از ثمن که در آن تعلق می‌گیرد، دریافت کند، و یا آنکه [از خیار تَبَعُضِ صَفَقَه استفاده نموده و] معامله را فسخ و بهم بزند.

السَّابِعَةُ؛ تَكْفِي الْمَشَاهِدَةَ عَنِ الْوُصْفِ، وَ لَوْ غَابَ وَقْتُ الْاِبْتِیَاعِ، فَإِنْ ظَهَرَ الْمُخَالَفَةُ تَحْيِرَ الْمُعْبُونِ مِنْهُمَا. وَ لَوْ اِخْتَلَفَا فِي التَّغْيِيرِ قُدِّمَ قَوْلُ الْمُشْتَرِي مَعَ يَمِينِهِ

 دیدن و مشاهده کردن مبیع [توسط خریدار] از توصیف نمودن آن، کفایت می‌کند، اگر چه مورد معامله را که قبلاً دیده، در زمان خریداری آن حاضر نباشد. [مشروط بر اینکه آن مال، معمولاً قابل تغییر نباشد، مانند ظروف مسی، و یا اینکه زمان زیادی از مشاهده‌ی آن نگذشته باشد] و در این صورت اگر خلاف آن پس از مشاهده‌ی مبیع توسط خریدار، آشکار شود [و معلوم گردد مبیع، بیشتر یا کمتر بوده است]، کسی که متضرر شده، حق فسخ معامله را دارد، [متضرر و مغبون ممکن است فروشنده باشد، و آن در صورتی است که مبیع، زیادتر شده باشد. و امکان دارد متضرر خریدار باشد، و آن در موردی است که مبیع، کمتر شده باشد].

و اگر پس از وقوع معامله، فروشنده و خریدار در تغییر و نقصان مبیع، [از زمان مشاهده کردن مبیع توسط خریدار تا زمان وقوع معامله، با هم] اختلاف پیدا کنند، خریدار سوگند می‌خورد و قولش پذیرفته می‌شود.

الْثَّامِنَةُ؛ يُعْتَبَرُ مَا يَرَادُ طَعْمُهُ وَ رِيحُهُ. وَ لَوْ اشْتَرَاهُ بِنَاءً عَلَى الْأَصْلِ جَارًا، فَإِنْ خَرَجَ مَعِينًا تَحْيِرَ الْمُشْتَرِي بَيْنَ الرَّدِّ وَ الْأَرْضِ، وَ يَتَعَيَّنُ الْأَرْضُ لَوْ تَصَرَّفَ فِيهِ، وَ إِنْ كَانَ أَعْمَى، وَ أْبْلَغَ فِي الْجَوَازِ مَا يَفْسُدُ بِاخْتِبَارِهِ كَالْبَطِيخِ وَ الْجَوْزِ وَ الْبَيْضِ فَإِنْ ظَهَرَ فَاسِدًا رَجَعَ بَارِئًا، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِمَكْسُورِهِ قِيَمَةٌ رَجَعَ بِالثَّمَنِ أَجْمَعِ

 هنگام بیع چیزی که مزه و بوی آن مورد نظر است، مزه و بوی آن آزمایش می‌شود، و اگر خریدار، آن را [بدون آزمایش یا توصیف کردن آن توسط فروشنده و] بنابر اصل [امراد از اصل در اشیاء، صحت و سلامت آنها از عیوب است] بخرد، این بیع صحیح است. در این صورت اگر مبیع، [پس از خریدن و آزمایش کردن]، معیوب درآمد، خریدار می‌تواند عقد بیع را فسخ، و مبیع را پس دهد، [و ثمن آن را پس بگیرد]، و یا کالای معیوب را نگه داشته، و [از فروشنده] آرش بگیرد. [در صورتی که در مبیع تصرفی علاوه بر آزمایش کردن آن، نکرده باشد] و اگر خریدار



در مبیع معیوب، تصرف کرده باشد، نمی‌تواند آن را پس دهد، و باید ارش بگیرد، اگر چه خریدار متصرف، نابینا باشد.

و اگر مبیع از چیزهایی باشد که آزمایش کردن آن توسط خریدار، موجب فساد و تباهی آن می‌گردد، مانند خربزه، گردو و تخم مرغ، به طور اولی جایز است که خریدار، بدون آزمایش و بنابر اصل صحت، کالا را خریداری نماید. اگر پس از آزمایش و شکستن مبیع، فساد آن معلوم و مشخص گردد، ادر صورتی که شکسته‌ی آن ارزش و قیمتی داشته باشد، [خریدار، آرش آن را از فروشنده دریافت می‌کند، او نمی‌تواند معامله را فسخ نماید، زیرا در مبیع، تصرف کرده است.] و اگر پس از آزمایش کردن، شکسته‌ی آن، بها و ارزشی نداشته باشد، [مانند تخم مرغ فاسد]، خریدار، تمامی ثمن را که به فروشنده پرداخته، پس می‌گیرد.

وَ هَلْ يَكُونُ الْعَقْدُ مَفْسُوحًا مِنْ أَصْلِهِ أَوْ يَطْرَأُ عَلَيْهِ الْفَسْحُ؟ نَظَرٌ، وَ تَظْهَرُ الْفَائِدَةُ فِي مُؤَوَّنَةِ نَقْلِهِ عَنِ الْمَوْضِعِ

و در این صورت آیا عقد بیع از اصل و از زمان وقوع آن، فسخ شده است، یا آنکه فسخ از هنگامی که مبیع شکسته و آزمایش شد و فساد آن آشکار گردید، بر آن عارض گردیده است؟ دو نظر وجود دارد. ۱- عقد بیع از ابتدای وقوع آن باطل بوده است. چون مبیع از همان زمان وقوع عقد، مالیت نداشته است و فاسد بوده است ۲- عقد بیع از زمانی که مبیع آزمایش شده و فساد آن آشکار گردیده، بطلان بر عقد بیع عارض شده است، زیرا در زمان انعقاد عقد، شرایط صحت آن (یعنی مالیت داشتن ظاهری) فراهم بوده، و عامل بطلان عقد، بعداً بر آن عارض گردیده است. [ثمره و فایده‌ی این دو قول در هزینه‌ی نقل و انتقال مبیع فاسد از محلی که خریدار آن را خریده تا مکانی که مبیع را در آنجا آزمایش نموده، ظاهر می‌گردد، که بنابر احتمال اول [که عقد بیع از اصل و از زمان وقوع آن، فسخ شده است، لذا] هزینه‌ی نقل و انتقال آن، بر عهده‌ی فروشنده است، [چون انتقال مبیع در ملکیت او واقع شده است.] و بنابر احتمال دوم [عقد از زمانی که مبیع آزمایش شده و فساد آن آشکار گردیده، فسخ می‌شود،] مخارج مزبور، بر عهده‌ی خریدار است. [چون نقل و انتقال در ملکیت خودش (خریدار) واقع شده است، پس هزینه‌ی حمل و نقل آن بر عهده‌ی اوست.]

التَّاسِعَةُ؛ يَجُوزُ بَيْعُ الْمِسْكِ فِي فَأْرِهِ، وَإِنْ لَمْ يُفْتَقَ وَفَتَّقَهُ بَأَنْ يُدْخَلَ فِيهِ خَبْطٌ بِإِيرَةٍ، ثُمَّ يُخْرَجَ وَ يُشَمَّ أَحْوَطُ

مسأله‌ی نهم فروختن مُسک در درون پوست آن جایز است، اگر چه گشوده نشده و آزمایش نکرده باشند. **او بنا بر اصل صحت فروخته شود.** البته موافق احتیاط آن است که پیش از عقد بیع، آن را گشوده، و آزمایش کنند. و گشودن آن به این صورت است که نخ‌ی را بوسیله‌ی سوزن در آن داخل کنند، و سپس بیرون آورند و ببینند.

الْعَاشِرَةُ؛ لَا يَجُوزُ بَيْعُ سَمَكِ الْأَجَامِ مَعَ ضَمِيمَةِ الْقَصْبِ أَوْ غَيْرِهِ، وَلَا اللَّبَنَ فِي الصَّرْعِ كَذَلِكَ، وَلَا الْجُلُودَ وَ الْأَصْوَابَ وَ الْأَشْعَارَ عَلَى الْأَنْعَامِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ الصُّوفُ وَ شَبْهُهُ مُسْتَجْزَأً أَوْ شُرْطاً جِزْءُهُ فَلَا أَقْرَبَ الصَّحَّةُ

مسأله‌ی دهم فروختن ماهی نیزارها با ضمیمه‌ی نی، یا ضمیمه نمودن غیر آن، جایز نیست. **ازیرا ضمیمه نموده چیز معلوم به مبیع مجهول، آن معلوم را هم مجهول می‌گرداند.** و نیز فروختن شیر در پستان حیوان و لو با ضمیمه، باز هم جایز نیست. و همچنین فروختن پوست بر بدن چهارپایان، و پشم و موی، مادامی که آن را نچیده باشند، جایز نیست، **ازیرا نسبت به مبیع، جهالت وجود دارد.** مگر آنکه زمان چیدن پشم و موی آن، فرا رسیده باشد، یا فروشنده یا خریدار، چیدن آن را **ابلافاصله پس از عقد،** شرط کرده باشد، که در این صورت، نزدیک‌ترین نظریه‌ی به درستی، صحت چنین بیعی است.

الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ؛ يَجُوزُ بَيْعُ دُودِ الْقَرِّ لِأَنَّهُ حَيَوَانٌ طَاهِرٌ يَنْتَفِعُ بِهِ وَ نَفْسِ الْقَرِّ وَ إِنْ كَانَ الدُّودُ فِيهِ، لِأَنَّهُ كَالْتَوَى فِي التَّمْرِ

مسأله‌ی یازدهم فروختن کرم ابریشم جایز است، زیرا کرم ابریشم، حیوان پاک‌ی است، که از آن منفعت برده می‌شود. و همچنین فروختن پيله‌ی ابریشم، جایز است، اگر چه کرم ابریشم، درون آن باشد، زیرا کرم داخل پيله، مانند هسته‌ی داخل خرماست.

الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ؛ إِذَا كَانَ الْمَبِيعُ فِي ظَرْفٍ أُسْقِطَ مَا جَرَتْ الْعَادَةُ بِهِ لِلظَّرْفِ، وَ لَوْ بَاعَهُ مَعَ الظَّرْفِ فَلَا أَقْرَبَ الْجَوَازُ

مسأله‌ی دوازدهم هرگاه مبیع، درون ظرفی باشد، فروختن آن با ظرف، جایز است، **ازیرا مبیع، مجموعه‌ی ظرف و محتویات آن است،** در این صورت به اندازه‌ای که متعارف و معمول



است، برای ظرف آن کم می‌کنند. و اگر مبیع را با ظرف آن بفروشد، بدون آنکه برای ظرف، مقداری از وزن مجموع را کم کند، نظریه‌ی نزدیک‌تر به درستی، چنین بیعی، جایز و صحیح است.

الْقَوْلُ فِي الْأَدَابِ؛

وَهِيَ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ؛

أ: التَّفَقُّهُ فِيمَا يَتَوَلَّاهُ وَ يَكْفِي التَّقْلِيدُ

ب: التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْمُعَامِلِينَ فِي الْإِنْصَافِ

سخن در آداب خرید و فروش، و آن بیست و چهار مورد است:

أ) به احکام فقهی آنچه که معامله کننده، عهده‌دار انجام آن است، علم و آگاهی داشته باشد، [تا عقد بیع، به طور صحیح انجام شود.] در این موارد تقلید از مجتهد، کفایت می‌کند.
ب) با تمام معامله کنندگان، برابری در انصاف و عدالت را رعایت نماید.

ج: إِقَالَةُ النَّادِمِ إِذَا تَفَرَّقَا مِنَ الْمَجْلِسِ أَوْ شَرَطًا عَدَمَ الْخِيَارِ

ج) در موردی که فروشنده و خریدار، مجلس معامله را ترک کرده، و یا در ضمن عقد، عدم خیار را شرط کرده باشند [که در این صورت طرفین عقد حق فسخ و بهم زدن معامله را ندارند، بنابراین اگر برای فروشنده و خریدار، حق خیار وجود داشته باشد، می‌توانند با اعمال خیار، معامله را فسخ کنند، و دیگر نیازی به اقاله نخواهد بود.] اگر یکی از دو طرف معامله، از انجام معامله پشیمان شود، طرف دیگر عقد، اقاله نمودن عقد بیع را بپذیرد.

إِقَالَةُ: عبارت است از اینکه طرفین عقد لازمی، پس از انجام معامله، با تراضی و توافق یکدیگر، معامله را برهم بزنند. اقاله به هر لفظ و فعلی که صریحاً دلالت بر بهم زدن عقد داشته باشد، واقع می‌شود. اقاله را تَفَاسُخٌ و تَقَايُلٌ، نیز نامند. اقاله در تمامی عقود لازم، غیر از نکاح و وقف، جریان دارد.]

و هَلْ تُشْرَعُ الْإِقَالَةُ فِي زَمَنِ الْخِيَارِ؟ الْأَقْرَبُ نَعَمْ. وَ لَا يَكَادُ تَتَحَقَّقُ الْفَائِدَةُ إِلَّا إِذَا قُلْنَا: هِيَ بَيْعٌ، أَوْ قُلْنَا: بَأَنَّ الْإِقَالَةَ مِنْ ذِي الْخِيَارِ إِسْقَاطُ لِلْخِيَارِ. وَ يَحْتَمِلُ سُقُوطُ خِيَارِهِ بِنَفْسِ طَلِبِهَا مَعَ عِلْمِهِ بِالْحُكْمِ

و آیا در زمان وجود حق خیار، [برای فروشنده و یا خریدار، که می‌توانند با اعمال خیار، معامله را فسخ کنند]، اقاله مشروع و جایز است؟ پاسخ درست‌تر آن است که اقاله در زمان وجود حق خیار، مشروع است. [مثلاً اگر خریدار، حق خیار داشته باشد و بتواند با اعمال خیار، معامله را فسخ کند، ولی با رضایت طرف دیگر عقد، معامله را اقاله کند. نه آنکه اقاله نمودن عقد زمانی مشروع و جایز است که راه دیگری برای فسخ و بهم زدن عقد مانند حق خیار وجود نداشته باشد]. البته ثمره و فایده‌ی میان قائل شدن به مشروع بودن اقاله در زمان خیار، و مشروع نبودن اقاله در زمان خیار، در صورتی محقق می‌شود که اقاله را بیع مستقلی بدانیم.

در اینکه آیا اقاله، عقد جدید و بیع مستقلی است، یا فسخ عقد سابق است؟ میان فقهاء، اختلاف نظر است. حال در صورتی که اقاله را، بیع مستقلی بدانیم، احکام بیع از قبیل حق شفعه و خیار مجلس و غیر آن، که از مختصات بیع می‌باشند، در اقاله جاری می‌شود، ولی اگر قائل باشیم که اقاله کردن از سوی کسی که خیار دارد، [خواه فروشنده، خواه خریدار، به معنای] ساقط کردن حق خیار خود می‌باشد، در این صورت، درخواست اقاله از کسی که خود، اختیار بهم زدن عقد را دارد، کاشف است از اینکه وی، از حق خیار خود، صرف نظر نموده است و دیگر نمی‌تواند بوسیله‌ی حق خیار، معامله را فسخ کند، چون در این صورت، خیار وجود ندارد، [ازیرا وقوع اقاله دلالت می‌کند بر اینکه شخص به بیع، ملتزم شده است]. و احتمال دارد که بگوییم: به مجرد درخواست اقاله، خیار ساقط می‌گردد، در صورتی که اقاله کننده بداند که درخواست اقاله، موجب سقوط خیار می‌شود.

د: عَدَمُ تَرْيِينِ الْمَتَاعِ

ه: ذِكْرُ الْعَيْبِ الْمَوْجُودِ فِي مَتَاعِهِ إِنْ كَانَهُ

و: تَرْكُ الْحَلْفِ عَلَى الْبَيْعِ وَ الشِّرَاءِ

ز: الْمُسَامَحَةُ فِيهِمَا وَ خُصُوصاً فِي شِرَاءِ آلَاتِ الطَّاعَاتِ

(د) نیاراستن و تریین نکردن کالا [به منظور جلب و تشویق مشتریان ناآگاه به خریدن آن]

(ه) گفتن عیب موجود در کالا، اگر در کالا، عیبی وجود داشته باشد. [خواه آشکار باشد، یا پنهان]

(و) سوگند نخوردن در خرید و فروش

(ز) آسان گرفتن در خرید و فروش، بویژه در خرید و فروش لوازم و ابزاری که مربوط به اطاعت پروردگار است، [مثل وسایل حج، سجاده و تسبیح]



ح: تَكْبِيرُ الْمُشْتَرِي ثَلَاثًا، وَ تَشْهُدُهُ الشَّهَادَتَيْنِ بَعْدَ الشِّرَاءِ
ط: أَنْ يَفِيضَ نَاقِصًا وَ يَدْفَعُ رَاجِحًا، نُقْصَانًا وَ رُجْحَانًا لَا يُؤَدِّي إِلَى الْجَهَالَةِ

(ح) سه بار الله اکبر گفتن، و شهادتین گفتن خریدار پس از خریدن کالا.
(ط) قبول کردن و پذیرفتن معامله، در جایی که مورد معامله [مبیع] کمتر از مقدار تعیین شده است، و تحویل دادن آن، در جایی که بیشتر از مقدار تعیین شده است. به شرط آنکه نقصان و مازاد، موجب جهالت [به مبیع و ثمن] نشود. [و در حد متعارف و معمول باشد].

ي: أَنْ لَا يَمْدَحَ سَلْعَتَهُ وَ لَا يَذُمَّ سَلْعَةَ صَاحِبِهِ وَ لَوْ ذَمَّ سَلْعَةَ نَفْسِهِ بِمَا لَا يَشْتَمِلُ عَلَى الْكِذْبِ، فَلَا بَأْسَ
يا: تَرْكُ الرِّيحِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مَعَ الْحَاجَةِ، فَيَأْخُذُ مِنْهُمْ نَفَقَةَ يَوْمٍ مُوزَّعَةً عَلَى الْمُعَامِلِينَ.

يب: تَرْكُ الرِّيحِ عَلَى الْمُؤْعُودِ بِالْإِحْسَانِ.

(ی) کالای خود تعریف نکند و آن را نستاند، و کالای طرف مقابل را نکوهش نکند، و اگر کالای خود را به نحوی نکوهش کند که مشتمل بر دروغ نباشد، اشکالی ندارد.

(یا) از مؤمنین، سود نگیرد، مگر آنکه نیاز داشته باشد، در این صورت به اندازه‌ی هزینه و مخارج یک روز خود و خانواده‌اش سودی از آنان بگیرد، در حالی که مخارجش را بر معامله کنندگان آن روز، تقسیم کند، [و از آنان دریافت نماید].

(یب) از کسی که به او وعده‌ی احسان و نیکی داده است، سود دریافت نکند. [مثلاً به او گفته است: نزد من بیا، تا به تو نیکی و احسان نمایم].

يح: تَرْكُ السَّبَقِ إِلَى السُّوقِ، وَ التَّأَخُّرُ فِيهِ

يد: تَرْكُ مُعَامَلَةِ الْأَدْنَيْنِ وَ الْمُحَارِفِينَ وَ أَهْلِ الدِّمَةِ وَ ذَوِي الشُّبْهَةِ فِي الْمَالِ

يه: تَرْكُ التَّعَرُّضِ لِلْكَبْلِ وَ الْوَزْنِ إِذَا لَمْ يُحْسِنْ

يو: تَرْكُ الزِّيَادَةِ فِي السَّلْعَةِ وَقْتَ التَّبَدُّءِ

يز: تَرْكُ السُّؤْمِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ

(یح) زودتر از دیگران به بازار نرود، و دیرتر از دیگران از آن بیرون نیاید.
(ید) با اشخاص پست و فرومایه، و کسانی که در کسب، به سختی معاش خود را بدست می‌آورند. و کفار ذمی و افرادی که اموالشان شبهه ناک است، معامله نکند.
(یه) در صورتی که پیمانانه کردن یا وزن کردن را درست نمی‌داند و بدان مهارت کافی ندارد، مُتَّصِدِی و عهده‌دار پیمانانه و وزن کردن، نشود.

یو) به هنگام فریاد کردن دلال [برای جلب خریداران بیشتر]، بها و قیمت کالا را، بالا نبرد.
 (یز) در فاصله‌ی میان طلوع فجر و طلوع خورشید، معامله نکند.

یح: تَرَكَ دُخُولَ الْمُؤْمِنِ فِي سَوْمٍ أَحْيَاهُ بَيْعًا وَ شِرَاءً بَعْدَ التَّرَاضِي أَوْ فُرْبَهُ، وَ لَوْ كَانَ السَّوْمُ بَيْنَ اثْنَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ نَفْسَهُ بَدَلًا مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَا كَرَاهَةً فِيمَا يَكُونُ فِي الدَّلَالَةِ وَ فِي كَرَاهَةِ طَلَبِ الْمُشْتَرِي مِنْ بَعْضِ الطَّالِبِينَ التَّرْكَ لَهُ نَظَرٌ وَ لَا كَرَاهَةً فِي تَرَكَ الْمُتَمَسِّ مِنْهُ
 يط: تَرَكَ تَوَكُّلَ خَاصِرٍ لِبَادٍ

یح) در خرید و فروش برادرِ مؤمنش، پس از راضی شدن طرفین به انجام معامله، و یا در شرف رضایت دادن هستند، وارد نشود. اگر معامله میان دو نفر باشد، خود را جایگزین یکی از آن دو قرار ندهد، مثلاً به یکی از طرفین عقد بگوید: تو به نفع من از این معامله، صرف نظر کن.
 و وارد شدن در معامله‌ای که دلال، متاعی را برای خریدار می‌خرد و در حال دلالی آن است، کراهت ندارد.

آیا مکروه است که خریدار از برخی طالبین کالا بخواهد که معامله را به خاطر او صرف نظر کنند؟ مورد نظر و تأمل است.

صرف نظر نمودن از معامله برای شخصی که از او درخواست ترک معامله شده، مکروه نیست.
 (یط) شهر نشین، وکالت صحرائین را در امر خرید و فروش اجناس وی، نپذیرد.

کی: تَرَكَ التَّلْقِي لِلرَّكْبَانِ وَ حُدَّهُ أَرْبَعَةُ فَرَاسِحَ إِذَا فَصَدَ الْخُرُوجَ لِأَجَلِهِ، وَ مَعَ جَهْلِ الْبَائِعِ أَوْ الْمُشْتَرِي الْقَادِمِ بِالسَّعْرِ وَ تَرَكَ شِرَاءً مَا يُتَلَقَّى، وَ لَا خِيَارَ لِلْبَائِعِ وَ الْمُشْتَرِي إِلَّا مَعَ الْعَبْنِ
 کا: تَرَكَ الْحُكْرَةَ فِي الْحِنْطَةِ وَ الشَّعْبِرِ وَ التَّمْرِ وَ الرَّيْبِ وَ السَّمْنِ وَ الرَّيْتِ وَ الْمَلْحِ، وَ لَوْ لَمْ يُوجَدْ غَيْرُهُ وَجَبَ الْبَيْعُ وَ يُسَعَّرُ عَلَيْهِ إِنْ أُجْحَفَ وَ إِلَّا فَلَا

(کی) پیش رفتن به سوی قافله‌ها، برای فروش کالا، یا خرید از آنان را [که به سوی شهر می‌آیند]، ترک نماید، [و در بیرون شهر با آنها معامله ننماید] و محدوده‌ی آن چهار فرسنگ [= ۲۲ کیلومتر] است. [و اگر از این مقدار مسافت بیشتر باشد، کراهت ندارد. زیرا در این صورت سفری به قصد تجارت است. البته] کراهت در صورتی است که شخص به قصد خرید و فروش با آنها [به سوی قافله، از شهر] خارج شده باشد، و قافله‌ی تجاری که وارد شهر می‌شوند، از قیمت و نرخ کالا در شهر، آگاه نباشند.



و کسی که بوسیله‌ی پیش رفتن به سوی قافله، کالایی را از آنان خریداری کرده باشد، چنین کالایی را از آنان خریداری نکند. و برای فروشنده و خریدار، خیار فسخ نیست، مگر خیار غبن، و آن در صورتی است که [یکی از طرفی معامله،] مغبون واقع شده باشند. [و باید فوراً خیار را اعمال کند و معامله را بهم بزند.]

کا) گندم، جو، خرما، کشمش، روغن، روغن زیتون و نمک را احتکار ننماید. اگر این اجناس در نزد کسی جز احتکار کننده یافت نشود، فروش آن بر وی واجب است. در این صورت اگر در نرخ و بهای آن اجحاف و زیاده‌روی کند، کالای او بوسیله‌ی حاکم، نرخ‌گذاری می‌گردد، و وی مکلف به فروش کالا، به همان قیمت می‌شود، و گرنه نرخ‌گذاری نمی‌شود.

کب: تَرَكَ الرَّبَا فِي الْمَعْدُودِ عَلَى الْأَفْوَى، وَ كَذًا فِي النَّسِيئَةِ مَعَ اخْتِلَافِ الْجِنْسِ

کج: تَرَكَ نِسْبَةَ الرَّيْحِ وَ الْوَضِيعَةَ إِلَى رَأْسِ الْمَالِ

کد: تَرَكَ بَيْعَ مَا لَمْ يُقْبَضْ مِمَّا يَكَالُ أَوْ يُوزَنُ

کب) بنا بر نظریه‌ی قوی‌تر، در چیزهای شمردنی، ربا نگیرد. [چون فقهاء، ربای حرام را مختص کالاهای کشیدنی (وزن کردنی) و پیمانهای می‌دانند، نه شمردنی.] همچنین ترک کردن ربا، در بیع اجناس کشیدنی و پیمانهای به صورت نسیه و به شرط مختلف بودن جنس آنها، مانند فروختن خرما به کشمش.

آربا: عبارت است از فروختن جنس پیمانهای و کشیدنی (وزن کردنی)، به همان جنس، با زیادتی در یکی از کَلَمَن یا مَثْمَن (مبیع). خواه زیادتی، حقیقی (عینی) باشد، مثل اینکه یک خروار گندم را، به یک خروار و نیم گندم بفروشد، و خواه زیادتی، حکمی باشد، مانند اینکه یک خروار گندم نامرغوب را، به یک خروار گندم مرغوب، بفروشد.]

کج) سود و زیانی را که در معامله منظور نموده، به رأس المال و سرمایه، نسبت ندهد. [مثل اینکه بگوید: این کالا را به یکصد هزار تومان فروختم، و سود ده درصدی آن، ده هزار تومان است، یا زیان آن، ده هزار تومان است.]

کد) در صورتی که کالای خریداری شده، پیمانهای یا وزن کردنی باشد، تا آن را تحویل نگیرد، اقدام به فروش آن ننماید.

الفصل الثالث: في بيع الحيوان

فصل سوم: در بيع حيوان است

الفصل الثالث: في بيع الحيوان

فصل سوم: در بيع حيوان است.

وَيَجُوزُ ابْتِئَاعُ جُزْءٍ مِّنَ الْحَيَّوَانِ، كَالْتَصْفِ وَالثُّلُثِ لَا مُعَيَّنٍ، كَالرَّأْسِ وَالْجِلْدِ
و خریداری نمودن جزء مُشاع از حيوان [زنده] جایز است، مانند این که بگوید: یک دوّم و یا یک سوّم
حيوان را خریدم، [در این صورت خریدار با فروشنده در آن حيوان شریک می شود]. امّا خریدن
جزء معینی از آن، مانند سر و پوست حيوان، جایز نمی باشد.